

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۶۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب *مکتوبات*

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۶۱۸



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۲۶۵

کشف برقی مدد دار اندر افرام ماه مدد انستیتوت ۱۲

[illegible]

Aglio

2. V540

عشرين من الحظوظ الموصوفة الى اربعة اشهر **وتقول** مكان

اسلمت اليك اسئلتك الخ **ويقول** القابل وهو البائع

اِسْتَسْلَيْتُ اَمْ اِسْتَسْلَيْتُ مِنْكَ هَكَذَا اَوْ قِيلَتْ اَوْدَ جَلَبَتْ

يقول الموصي في عقد الفرض أقرضك هذا الدينار او يقول

مَلَكَتْ هَذَا الدِّيَارَ وَأَتَقَمَّ بِرَأْفَتِهِ وَعَلَيْكَ عَوْضُهُ

القول الثاني استقم ضمت اذ قبلت ونحوه ويقول الوجه في عفا

لا حافه وهو الموحى احوالك هذا الدارمى لان المثلث سين

ثَلَاثَةَ دَنَابِيرٍ وَاقِيلُ اَكُونُكَ هَذَا الدَّارِ فِي وَاقِيلُ الْقَائِلِ سَنَاجِدُ

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِىْ لَا تَنْفَعُ الْغَافِلِيْنَ

وَمِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ هَاشِمٌ وَهَاشِمٌ قَبِيلٌ وَهَاشِمٌ الْمَوْحِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ويقول الموجب في عقد البيع بعتك هذا الفرس مثلا بعشرة

دَنَائِرٍ أَجْبَنٍ بَعْدَ ذِكْرِ الثَّمَنِ وَالْمُثَنِّ بَعْلَتٌ مَا ذُكِرَ بِهَا

ذِكْرُ مَقُولِ الْقَائِلِ اشْرَيْتُ هَكَذَا وَقُلْتُ اَوْ رَضَيْتُ اَوْ

شَرَيْتُ عَلَى النَّعَمِ الْمَذْكُورِ ^{وَقَوْلُ} ^{الْمَوْحِ} فِي سَمِ الْفَرْطِ

بِعَنَّاكَ هَذَا الْكِتَابَ بِجَسَدِهِ دُنَايَا وَشَرَحْتَ عَلَيْكَ اَنْ

اِذَا اَعْطَيْتَكَ مِثْلَ الثَّمَنِ الْحَالِدَةَ الْفَلَانَةَ فَتُكُونُ لِي خِيَارًا

الشيخ ^{يقول} القابا بامر ^{ويقول} المرحوم في الاستاءة هي المشتري

هناخذ من السبعين الذكور آباءاً للآباء من النسل في

کتابت در این کتاب است
مکتب

عربی

نفسه اجزئت ففيه العمل المعلوم في المدعى المعلوم على
 الاجزء المعلومه **ويقول** المستاجر استاجرني هكذا **ويقول** المزارع
 في عقد المصالحه صالحك على هذا البستان يدبنا ربيع
 او يعلل لغير صالح ربيع **ويقول** صالحك عن هذا البستان
 الح **ويقول** القابل قبلك الصالح هكذا **ويقول** الموجب في عقد
 الزهن وهو الزهن وهنك هذا النوب على نالك على
 او ارهنك بزيادة الحسن **ويقول** القابل وهو الرهن قبلك
 او اذهنت **ويقول** الموجب في عقد الهبة وهنك هذا
ويقول القابل قبلك الهبة **ويقول** الموجب لك ذلك هذا **ويقول**

القبول

القابل قبلك القليل **ويقول** الموجب اعطيتك هذا **ويقول**
 القابل قبلك الاعطاء **ويقول** الموجب في عقد القمان وهو
 القمان صنت او تكملت مالك على زيد **ويقول** القابل وهو
 المضمون لرقتك وشجر **ويقول** الموجب في عقد الكفالته
 الكفيل صنت او تكملت لك نفس زيد **يقول** الان الى سيرة
ويقول القابل وهو المكفول لرامره في القمان **واقا** الموالد **فانما**
 بشرط فيما دنا الثلثة اعني المجلد والحال والحوال عليه **يقول**
 الموجب وهو المجلد خاطبا لزيد احلت مالك على تيمر عمن
ويقول الحال له وهو زيد قبلك ونحوه ثم **يقول** الحال عليه

ايضا وهو عمر وانا ايضا قُلْتُ فالواجب واحد وانما
 اثنان **ويقول** الموجب في عقد الوكاله وهو الوكاله ككُنْتُ في
 الفعل المعلوم او استنبطت **ويقول** القابل وهو الوكيل
 التوكيل الوكاله لا اقول مقتصر عليه اقول الاستنباط
ويقول الموجب في عقد النكاح نَجَبْتُ مَوْكَلَتِي نَجَبْتُ مَوْكَلَتِي
 اَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ **ويقول** القابل قُلْتُ لَمْ يَجْعَلْ
 اَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ او **يقول** الموجب اَكْتُبْتُ مَوْكَلَتِي
 زَيْنَبُ مَوْكَلَاتِ اَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ **ويقول** القابل
 النكاح لَوْ كَلَى اَحْمَدَ هَكَذَا **وعلم** من هاتين الصفتين انه

لفظ

لفظي التزوج والنكاح فلا يقدّر بالالفعل الثاني ^{نفس}
 ويجوز ان يعلّي لفظ التزوج اليه باللام ايضا او من ابناء
ويقول الموجب نَجَبْتُ مَوْكَلَتِي زَيْنَبُ لَوْ كَلَى اَوْ مَوْكَلَتِي
 اَوْ مَوْكَلَاتِ اَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ **ويقول** القابل امره
 ان يعلّي لفظ النكاح الى المفعول الثاني باللام ايضا **ويقول**
 الموجب اَكْتُبْتُ مَوْكَلَتِي زَيْنَبُ لَوْ كَلَى اَوْ مَوْكَلَاتِ اَحْمَدَ
 عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ **ويقول** القابل امره **يقول** في جميع الصنيع
 المذكور تقديم الزوج على الزوجه **ويقول** الموجب نَجَبْتُ
 مَوْكَلَتِ اَحْمَدَ مَوْكَلَتِي زَيْنَبُ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ **يقول** القابل امره **يقول**

الصلاف

والاقتضاد على لفظ الموكل والموكلة وهكذا في سائر العقود

يجوز ذكر اسم الموكل ومحلته بالشرط ^{ويقول} وكيل المبيع

عن قبل موكل ذي بدعي ^{البدعي} موكلك عمرو ما علم بما علم ^{ويقول}

وكيل المشتري اشترى لوكلي هكذا ^{ايضا} لفظ زيد وعمرو

والتي اذا ذكر ^{ويقول} وكيل المورع عن قبل موكل ذي بدعي اجرت

موكلك عمرو اهذه الدار الى ثلث سنين بثلاثه

دنانير ^{ويقول} وكيل المتاجر اشترى لوكلي عمرو هكذا

او لبقطان لفظ زيد وعمرو وهكذا في سائر الصنع ^{المنقولة}

وغيرها ومما كان ضمير القائب مراد فالما يرجع اليه ومن

شان

شان المترادف ان يصح اقامته مقام ود يقر فيصح ان يقيم

العاقلة الضمان مقام الظاهر في جميع العقود المسطورة وغيرها

لشرط تقدم المورع فيجوز التعبير عن الفتن والمن والعيون المورع

ومال الامارة وغيرها بالضماء بروكد تعبير الموكل بالضمير فيقول

وكيل المرأة في عمدة الانقضاء مثلا منعت نفسها نفسه اي

نفسه فيجب وكيل الزوج ويقول قبلت المنعة له هكذا ^{ويقول} الزوج

عند حضور العدلين اني طالق او هذه طالق او فلانة طالق او

تزوجني طالق او يقول كيله تزوجت موكل طالق او يقول بعد ذلك

الزوج هي طالق او يقول المرأة المسماة بكنتم طالق ^{تسمى}

عليه اقول انت حميد الحسين

پور

وَالْمُحِبِّينَ لَهُمْ وَالْمُبْتَغِينَ

سورة الله بال مصطف
والحبيبي لهم والابون
قال رسول الله صلى الله عليه واله
عن من وضع ذنبا من طلع
ان من ذنبا عشت خان منكم
ان من ذنبا عشت خان منكم

درگاه اقدس و درون دار اقدس
 درگاه اقدس و درون دار اقدس
 درگاه اقدس و درون دار اقدس
 درگاه اقدس و درون دار اقدس
 درگاه اقدس و درون دار اقدس
 درگاه اقدس و درون دار اقدس
 درگاه اقدس و درون دار اقدس
 درگاه اقدس و درون دار اقدس
 درگاه اقدس و درون دار اقدس
 درگاه اقدس و درون دار اقدس

بدانکه عوالت موافق دامت و توفیق نکرده است
 مرید و اگر بعضی میگرد معلوم میشود اما چون عوالت او در گذشته است
 العبد المذنب
 العبد المذنب
 العبد المذنب
 العبد المذنب
 العبد المذنب
 العبد المذنب
 العبد المذنب
 العبد المذنب
 العبد المذنب

خوانه بسیار میشود و ملائکه در اینجا حاضر میشوند
 و شباطی در آن جا در میشوند و روشن میشوند
 آن خانه اهل آسمان چنانکه کوکب و روشن میشود
 اهل زمین را و خانه که در آن خوانه قرآن خوانند
 و یاد خدا میکنند برکت آن خانه گشت و ملائکه از آن خانه
 دوری میکنند و شباطی در آن خانه حاضر میشوند
 و حضرت صادق فرمود که خوانه که آن مسلمان قرآن خواند
 اهل آسمان آن خوانه را بیک دیگر مینمایند چنانچه
 اهل دنیا سوارهای روشن را بیک دیگر مینمایند
 و پسند عباد حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 که هر که قرآن را استاده و نماز بخواند حق تعالی بعد
 هر حرف صد حسنه در نامه عبادش بنویسد و اگر نوشته
 بخواند حق تعالی بعد هر حرف پنجاه حسنه از پادشاه
 بنویسد و اگر غیر نماز بخواند هر حرف ده حسنه از پادشاه

و پسندیدند حضرت امام موسی کاظم ^{علیه السلام} متقد
کرد هر که از بلیته فرستد صد بار بخواند از هر جای
قوان که خواهد و بعد از آن گوید اللهم الکشف عني
السله سدر خلد ان بلال را دفع نماید و از حضرت
امام محمد باقر ^{علیه السلام} منقولست که هر که چیز برای حاجت بشت
و چهار قرآن ماه مبارک رمضان است و پسندیدند
از حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} منقولست که در بواها که در
قیامت حساب می کنند سر و پا نیست دیوان نعمتها و دیوان
و دیوان کناهان پس چون دیوان نعمتها و دیوان
ترا بر این کنند نعمتها تمام حسنها ترا کرده و دیوان
کناهان باقی ماند پس فرزند آدم را طلبند که کنا
هاش را حساب کنند در این حال قرآن بجزین صورتها
میاید و در این روزان شود و گوید خداوند ان شاء الله
قوان و این بندة مؤمنی توسل که خود را بتعبیه انداخته
بلا در

بلا درت فرمود در این شب بتی بپوشد و بخواند چهل بار
در سجده و بعد از آن در یک اش جاری بپوشد خلد و
او را واضح کن چنانچه در واضح کرده پس خلد و بعد از آن
چهار قرآن که ای بنده مرا دوست داشت را بکشا
پس هر که حق نعم این از رضا و خوشنود عیب خود
در دست چپش را بر کند از جهت خوف پس بگوید
گویند که اینک هشت از برای تو مباحثت قرآن
و بالا رسی هر یک از آن بخواند که در جلال او در
جلالت و بکرمی و کرمی که حق تعالی بقرآن خطاب فرماید
که عزت و جلال خود مسمو کند که امر و فراموشی دارم هر
تو را که ای داشته و حوا که هر که در اخبار داشته
و پسندیدند حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} منقولست که فرمود
که قرآن را یاد کردید بدین سبب که قرآن در قیامت
بر آید بر د حامل خود بصورت جوان بسیار خوب

دوی و بی گوید که منم آن قولی که بسبب زینبها
 پیدا میشود و روزها بسبب روزی که در
 قشرباشی و بسبب کثرت تلاوت قرآن و دعا
 خوشتر میشود و این دایره است جاری میشود
 امروز با توام هر جا که میرود و هر که بخاری کرده امروز
 از این تجارت خوف میرود و بعضی تجارت جمیع
 تاجران برای تو و بشارت باد تو را که بزودی کرامت
 الهی بتو میرسد پس تاجری می آید و می گوید که
 کلامی دید و نامه ای از علی بن ابی طالب رسید
 می دهند و نامه محمد بودند در بخت را بدست
 چش می دهند و دو حلقه بر می پیوندانند و باو
 می گویند که قرآن بخوان و با او دو حلقه را بر میدار
 بالا می رود و بدو و مادرش را دو حلقه پیوندانند
 اگر مصلحت باشد با ایشان می گویند که این برای آفت
 کم دارند

که فرزند
 که در علم قرار دارد و در حق تعالی است
 و می گوید که شما باید بدانید که حق تعالی
 یک حجت از طلا و یک حجت از نقره خلق فرمود
 بجای کل شکر خوشبو بعضی خاک زعفران و بعضی
 سنگ یاقوت و در آن مقرر گردانید و بعضی
 را بعد از آن قرآن می خوانند پس کسی که قرآن خوانده باشد
 باو می گویند که بخوان و بالا رود و هیچ کس را در بخت
 در جهنم از او بالا نیست مگر سغیران و صدیقان و آن
 حضرت رسول که منقولست که اشرف و برتر کان
 ائمت و خاندان اند و جمع کرد در شب عیادت می کنند
 و در حلقه و دیگر فرموده که حاملان بزرگوار اهل
 عصمت اند که خدا عز و جل فرماید و بی را که قرآن
 حفظ نمایند و بسند معتبر از آن حضرت منقولست
 که اهل قیام در اعلا در جات بخت اند و اهل

پسران پس ضعیف و حقیر شما را بد اهل
 توان و خود ایشانرا سهل ندانند که ایشان
 نور و حق تعالی را در دفع هفت **فصل اول**
 در بیان فواید و معرفت ایشان از معرفت خارج
 نباشد و اقسام دندانها را چهل و نهم است
 تا هر حرف که بخیر از دهن دران دندان داشته
 باشد به سهولت و آسانی غام ادا شود و بد
 اقسام دندانها چهار است **اول** ثنایا یعنی دندان
 و آن چهار دندان است از پیش دوان بالا و دو
 از پائین **دوم** رباعیات که جمع رباعیه است
 و آن چهار دندان است دوان بالا و دوان
 پائین از چهار جانب ثنایا **سوم** انبساط که
 جمع ثنایا است که از دندان پیش کویند و آن **چهارم**

دندان

فم و آن چهار دندان است دوان بالا و دوان
 پائین از چهار جانب رباعیات **چهارم** اخراج
 که جمع ضریب است و آن در سرفم است **اول** ضوایک
 که جمع ضوایک است که در وقت خنده نمایان
 می گردد و آن چهار دندان است دوان بالا و دو
 از اسفل از چهار جانب انبساط **دوم** طواصیر که جمع
 طواصیر است که از دندان آسپا کویند که چون دندان
 در فم می شود از این جهت طواصیر کویند و آن دوازده
 دندان است شش از بالا و شش از پائین از چهار
 ضوایک از هر جانب سرتا **سیم** نفیذ که جمع نافع
 که از دندان عقل کویند که قریب بیست سالگی تا سی
 سالگی می روید و آن چهار دندان است دوان بالا و دو
 دوان پائین از چهار جانب طواصیر بداند که خارج جمع عمر
 و بخیر مظهر کویند که در وقت از آن دندان کند و در وقت
 عجز و رجوع بیست و نه است و بنابر قول اجماع خارج

هفته است **اول** ابتدا خلق است از جانب
 و صبرش و آن مخیر و همد است **مهم** میان خلق
 و آن مخیر و عی و عی است **مهم** آن خلق است و آن مخیر
 عی و عی و عی است و این شش حرف را حلقه گویند
 چهارم او را مخیر زبان است با آن مخیر زبان است از
 حنک اعلی و آن مخیر قافست **مهم** نیمی مخیر زبان است
 لیکن بعد از مخیر قاف با آنکه فاصله با آن مخیر زبان است
 ان کلام بالا و آن مخیر قافست و این دو حرف را طعوی
 گویند و طعات آن طعویست باره است که از مخیر
 بجانب خلق او زبان است که بفارسیه از ملائکه گویند
 و اما قاف را غلصه گویند و کاف را عکس و غلصه
 اول طعات گویند که بجانب خلق است و عکس
 از طعات او گویند که بجانب و هن است **ششم**
 میان زبان است با آن مخیر زبان است از کلام بالا و آن مخیر
 هم و عی و عی و عی است و این حرف

بجز آنکه

شجر گویند و شجر این جا را کثادت که دهین است
هفتم اول کناره زبان است که از آن حافر گویند از جانب
 جب بار است با آن مخیر زبان است از آنکه حافر
 او این و آن مخیر ضاد مخیر است و این حرف را حقه
 و حاقه گفتند که حافر کناره زبان گویند **هفتم**
 از حلقوی زبان است با آن مخیر زبان است از آنکه
 در آن حافر بالا و آن مخیر لام است **مهم** سر زبان است
 نو و یک مخیر لام با آن مخیر زبان است از آنکه حافر
 بالا و آن مخیر فون است **هفتم** سر زبان است بعد
 مخیر فون با آنکه فاصله با آن مخیر زبان است
 بیخ دندان های بالا و آن مخیر دایمی نقطه است و این
 سر حرف و نور گفتند و بعضی نور و ذفر می دانند و نشانه
 گوشت پس دندان را گویند **هفتم** سر زبان است با آنکه حافر
 دندان را علیا و آن مخیر طاء محله و دال محله و نایم ثبات فوق
 و این سر حرف و نقطه گویند و نقطه مقف دهان و شکمها را کلام بالا

دوازدهم نیز سزایست با سر و دندانها بر لب بالا
 و از غریز دال و ظاهری و نه مثلثه است و این سه حرف
 ظفر گفته اند بعضی نیز و ثور می دانند و ذوقی که از
 هر چیز یک بر نمایند **سیزدهم** سزایست با سر و دندانها بر لب
 سفید و از غریز سی و صاف عملی است و از این سه حرف
 اسلحه خوانند و اسلحه بار یک سزایست **چهاردهم** سزایست
 پیش بالا است با یک لب یا بین و از غریز سی و صاف
 میان لب است و از غریز و او غیر متعویا و موقله و هم است
 با از لب و هم از غریز است و در و لب است
 نکرده و این حرفه شغور گویند **پانزدهم** سزایست با سر و
 و از غریز الف و وا و ندر و با و مد است و این سه حرف
 و حرف خوانند **هفتم** شش است سزایست با سر و دندانها بر لب
 بر و زاید و از غریز نون و هم است در حال اعتنا با از غریز
 و را از غریز او است که در و مانع نبوده شود **یازدهم** سزایست
 و طریقه در امتحان دانستن حرف است که از حرف رسا گویند

اول

و هم منکر در اول او در آورند و مکران حرف نکند
 تا در غریز حرف در کرد متعاب و آت و آت و علی هذا القیاس
 الا حرف المد امتحان در آت و مکر نیست زیرا که آت
 مخفی مع نیست بدانکه حقایق که صدقت با یک دیگر
 دارند ده اند همس و شدت و رخاوت و استعلاء
 و استنفال و اطلاق و انتقاع و اصم و انان
 بدانکه همس در اعت اول حرف و ضعیف است
 چون حرفی که صفت همس دارند در غریز
 و اول در شکل یکم با این حرف ضعیف است
 بهمی رسانند از این جهت این حرف را همس نامیدند
 و حرفی که متصف با حرف ب صفت همس اند جمع در یک
 مستشبه و ضعیف و با حرف هم متصف ب صفت
 همس در لغت و از بلند را گویند و چون حرفی که متصف
 ب صفت همس اند از در شکل یکم با این حرف بلند میشود
 و بستن بهمی رسانند و جویان ندانند لهذا این

صفحات

صفحات

این حروف ۹ مجزوه گویند و حروف ۹ که متصف
 بچهار اند نوزده اند و شدت در لغت سخن گویند
 و حروف ۹ که متصف بصفه شده اند در خارج حروف
 سخت اند و باعث حبس صوت می شوند لهذا
 این حروف را شده گویند و حروف ۹ که متصف اند
 بشدت هستند مجتمع در ترکیب اجزاء و یک
 و با حروف بر دو قسم اند بعضی متصف اند بر خاوت
 محض و بعضی متصف اند بصفه یعنی بعضی مایه
 شدت و بر خاوت و در خاوت در لغت سسته ۹ گویند
 و حروف ۹ که متصف بر خاوت اند سسته از خارج خود
 اند و باعث حبس نفس می شوند و صوت جویان دار
 لهذا این حروف را حروف گویند و حروف ۹ که متصف بصفه
 و خاوت محض اند شانزده حرف اند و حروف ۹ که متصف
 بصفه می بینی اند بیچ اند مجتمع در ترکیب المان حروف
 این حروف نه چنان در خارج خود اند و گویند که شده اند
 (نم)

صفحه ۱۰۰

صفحه ۱۰۱

و نه چنان اند و گویند که از خود باشند لهذا این حروف را
 مایه حروف و شده نامیده اند پس هرگاه وقف کنی مثلا
 بر اجلاس جویان دارد صوت و نفس محبس می شود
 زیرا که سبب از حروف محبس و حروف است و اگر وقف
 کنی بر آخر و افعال محبس می شود صوت و نفس جویان
 محبس می رسد زیرا که با و ال از حروف شده اند
 و اگر وقف کنی بر اعلی جویان ندارد و صوت و نفس مثل
 جویان بخواه حروف رخه دارند و محبس نمی شوند مثلا
 احتیاجی که با حروف شده اند زیرا که هم از حروف
 مایه شده اند و حروف است و استعلا در لغت طلب
 بلند کردن است و حروف حروفی که متصف بصفه
 استعلا و بلند زبان در محل تکلم این حروف عبارتند
 بالایی کند لهذا این حروف را استعلا خوانند و حروف ۹ که
 متصف باستعلا هستند مجتمع در ترکیب حروف
 قط و با حروف هم متصف اند بصفه استعلا و استعلا

صفحه ۱۰۲

صفحه ۱۰۳

در لغت طلب پسته کرد نیست و چون حروفی که متصف
اند باستفاله ساد در محل تکلم باین حروف قبل بکام
یا بی می کنند لهذا این حروف را مستفله گویند و حروف
که موصوف اند بچروف استفاله نیست و حروف اند
و طباق در لغت طبق کردن و پوشانیدن است
حروفی که متصف بصفه طباق اند لسان محل تکلم باین
حروف کام بالا را می پوشانند لهذا این حروف را مطبقه
و حروفی که موصوف باطباق اند چهارند مجتمع در یک صفت
طه صاد حمله و ضاد معجز طاء مهمل و ظاء مثالی و یاء
حروف هم متصف اند بصفه انفتاح و انفتاح در لغت بمعنی
گشودن و جل شدن است و چون حروفی که متصف بصفه
انفتاح اند لسان محل تکلم باین حروف از کام بالا جدا میشود
و کام بالا را می پوشانند لهذا این حروف را منفتح گویند و حروفی که متصف
اند بچروف انفتاح بیست و پنج حرفند و اند لاق در لغت تیری و
سبکی است و گاه هر چیزی را نازک و نازک گویند و چون حروفی که
متصف

صفه

صفه

صفه

متصف با نفاذ اند سرعت و سبکی از غیر حروف اد امشود
و بعضی از تیری لثا و بعضی از بی شفو و بی شفو
بعضی از سوزندار و شفا و اد امشود لهذا این حروف
متعلق گویند و حروفی که متصف اند با نفاذ لاق شش
مجتمع در ترکیب قر و لب و یاء و حروف هم متصف اند
با صمات و اصمات در لغت گران و وضع است و چون حروف
که متصف با صماتند بکرایه از غیر حروف اد امشود و
صمات است در لغت صفت نازی و خفایه می گویند که هم
حروف او صماتند با شش و هم بک از حروف متعلق اند
و بی نباشند و اهر آن است که اهل لغت عسجد
عجی شمرده اند و چون حروفی که متصف اند با صمات گران و سبکی
از غیر حروف اد امشود لهذا این حروف را صمات گویند و حروف
که متصف اند بچروف اصمات بیست و سه حرفند و اند لاق
هر حرف البتہ پنج صفت از این ده صفت می باشد و نمی تواند بود
که حرفی منحوع ده صفت در وی موجود باشد زیرا که این ده صفت در حروف

صفه

باینکه دیگر ضده اند و اجماع ضده بر جانبر نیست مثلا همواره
 ضده مجزوه است و ضده چند رخه است و مستطیل ضده
 مستطیل است و طبقه ضده منفرجه است و مثلث ضده محصنه است
 چون همواره با مجزوه جمع نمی تواند شد بلکه با وضو جمع
 نمی تواند شد و مستطیل با مستطیل جمع نمی تواند شد و طبقه
 با منفرجه جمع نمی تواند شد و مثلث با محصنه جمع نمی تواند شد و اما
 منصف از ضعه هر سه ضعه مجزوه و درونی نیست و ضعه
 ضعه در خارج است هر ضعه شدت درونی نیست و
 منصف است ضعه استقلال پس ضعه استقلال درونی
 نیست و منصف است ضعه افتتاح پس ضعه اطباء
 درونی نیست و منصف است ضعه ابد لاف پس ضعه
 ضعه اصماد درونی نیست و بنابر این جمیع
 حروف را بر حروف التبدیل ضعه از این ده ضعه از این ده
 در او موجود است و ممکن است که بعضی از حروف را
 این پنج ضعه مذکوره ضعه دیگر نیز داشته باشند مثلا
 بعضی

بعضی ضعه داشته باشند و بعضی استقلال و بعضی
 ضعه دیگر چنانچه بعد از این مفضل مذکور خواهد
 شد و بدانکه این صفات مذکوره را صفات عامه
 گویند بواسطه آنکه این صفات عامه را همه حروف
 التبدیل از این ده ضعه دارند بخلاف صفاتی که بعد از
 این مذکور خواهد شد بواسطه آنکه این صفات
 مخصوص و خواصند بحروف مخصوصی چند و بخا
 و از آن حروف نمی کنند چنانچه بعد از این مذکور
 خواهد شد بدانکه صفاتی که ضعه است دارند با صفاتی
 ما تقدم هفتند اول ضعه دویم قلقله ششم تقشیر
 چهارم بی نیم الحراف ششم استقلال هفتم تکبیر
 بدانکه ضعه در لغت صوتی است که از هجاء صادر
 میشود مثل حامد و عصفور و غیره و مراد بصفتی در این
 مقام صوت ضعیف است که از پنج دندانه پیر
 می آید و این مخصوص صاد و سین و همزه است و از
 معجز و قلقله در لغت جنبه دندانی و حرکت دادن است

و مراد از این مقام حرکت داد در حروف است از غیر خود
 و حروفی که متصف اند بتقلیل بیانی اند عجم در ترکیب
 قطب بداند که اظفار این صفت در حروف قف بیشتر باشد
 نمود چنانچه پیش از خود در مقدمه بصریح باین کوه و
 بیان و تقلیل آن سکنا و این بگویند الوقف کامل است
 یعنی التبدل و مشن کردن اند تقلیل حروف تقلیلده اگر ساکن
 کو باشد در حال وصل و اگر سكونی در حال وقف باشد
 روشن تر باید دانمود و قشر را اختصار است اگر در وقت
 و قشر کردن است و مراد اینجا صوت است نه تلفظ
 حرفی که متصف باین صفت است حرفی که متصف باین صفت
 نشود و آفاق مشهور و غیر علماء این حرفی که متصف باین
 صوت نه تلفظ باین حروف طوف و کوف در لغت معنی
 نیست و متصل در این مقام نمی آید اگر در وقت
 از حروف خود و حرفی که متصف باین صفت دارد و با سایر
 سبق بقر است و انحراف در لغت بمعنی منحرف است و مراد
 در این مقام منحرف شدن حرف است از غیر خود و حرفی که
 متصف

متصف اند باین صفت لام و را است زیرا که لام منحرف میشود از غیر
 خود بطرف ل و را منحرف میشود از غیر خود بطرف ر است و استظهار
 در لغت بمعنی طلب و را که کسب است و مراد در این مقام در از شدن
 حرف است در غیر خود و حرفی که متصف است باین صفت ضا و حجا
 زیرا که این حرف متقلیل میشود در غیر خود تا آنکه متصل شود بغير خود
 لام تکثیر در لغت بمعنی تکثیر کردن است و در این مقام تکثیر عبارتست
 از آنکه حرف متصف است باین صفت واجب است که رعایت کنند
 که مکرر نشود و حرفی که متصف باین صفت است را هر همدست پس
 را که متصف است بیک حرف یعنی ل و نکر است و باید که هر
 گفتار مکرر نشود و در آنکه واجب است که مکرر واقع شود چنانچه
 قریح باین کرده است و گفته است واجب است بر قاری اخفا نمودن
 مکرر بر او که در اظهار میکند پس در اینجا است که متصف
 چنانچه را و مخففه و را و این جایز نیست **فصل**
 در احکام تنوین و نون ساکن بدانکه تنوین و نون ساکن که حرف
 بی حس چهار حکم دارد افعال و اظفار و قلب
 و اخفاء و افعال که است تنوین باین ساکن بحروف
 بر مبنای برسد و لام و را و افعال باین تنوین و در و را و با

وهم و فون از غام با غنچه بشود بدانکه شرط از غام و نور است
در واد و پاء آنت که نون با واد و پاء در یک کلمه باشند یعنی
نون در کلمه باشد و واد و پاء در کلمه دیگر که اگر واد و پاء با نون است
در یک کلمه جمع شوند در آن در قرآن کلمه چهار نقطه دارند است
و او در موضع فتوا و حصول و با، در موضع دینا و نینا
و جای در اندک و اطهار را که اگر از غام کنند مشتمل بر بعضی است
میشود و اظهار وقت است که تنویر یا نون ساکن بحروف حلق
برسد که اگر تاء و عا و هاء و ضا باشد و قنیه
و قنیه است تنویر یا نون ساکن بیابرسد و اخفا و قنیه
که تنویر یا نون ساکن بیابرسد که آن تا و تاء و ضم و دال
و ذال و راء و شای و ص و ضا و طاء و ظاء و فاء و قاف
و کاف باشد و غنچه عبارت از صوت نیست در حقیق و سوراخ بینی
بجای میشود و اندک بعد **فصل چهارم** در احکام میم ساکن
بدانکه میم ساکن که بحروف می می رسد که می رسد در واد و غام
و اخفا و اطهار از غام گاه است که میم ساکن بیابرسد مثل
که می می رسد و اخفا و قنیه است که میم ساکن بیابرسد مثل
اتکم نسبت طای و اطهار و قنیه است که میم ساکن بیابرسد

برسد و اندک بعد **فصل پنجم** در احکام راء بدانکه راء بر
حرف است تحول است یا کن اگر متحرک باشد اگر متحرک
بعضی باشد میم است مثل و نون و ذال و فاء و کاف و میم
باشد و فون است مثل ت و ث و ج و ح و ک و گ و ن
یا و در سطح کلمه است در آخر کلمه اگر در سطح کلمه باشد نظر عاقبتش
باید کرد اگر عاقبتش مفتوح باشد مثل بر جع و ن یا بعضی
شدن فون فون مفتوح است و اگر عاقبتش مکسور باشد
موقوف است به شرط **و** بدانکه بعد از راء حرف استعلاء نباید
که اگر بعد از راء حرف استعلاء باشد مثل مرصاد و قوطان
و ا و می و در حرف خلاف است بعضی ترقی می کنند و بعضی اندک حرف
استعلاء نیز مکسور است پس راء در میان ح که و واقع شده است
و حرف استعلاء مانع نتوان بود پس ترقی باید کرد و بعضی
که در راء بیابرسد و اندک بعد باید دانست که خلاف که مذکور
شد در حال وصل است اما در حال وقف البتة مفتوح است **و**
انکه کس و ما قبل راء باراء در یک کلمه باشد که اگر کس و ما قبل
در آخر کلمه باشد و راء در اول کلمه دیگر باشد مثل ام و قاب و
واللک او قنیه راء میم است و اگر در آخر کلمه باشد و فون است

لفظ از ر و ر معنا مثل وقف بر الحاحه و ابتدای بر الحاحه
 و حسن از جهت آن گویند که معنی مفهوم می شود و وقف حسن می باشد
 اما ابتداء بعد از حسن نیست مگر در ورس آن که ابتداء
 بآن جایز است و وقف قبیح آن است که تعلق بمابعد از ر و ر
 لفظ و معنی هر چه باشد و معنی مفهوم شود مثل وقف بر رسم الله
 یا بر ملك از ملك يوم الدين و از جهت آن گویند که معنی مفهوم
 نمی شود و قائلند بر وقف قبیح می شود و مخالف خبر از این لفظ
 نمی فهمد و این وقف جایز نیست مگر ضرورت مثل انقطاع نفس
 یا نیز در وجه قرأت و ابتداء بعد از قولی که در بکرا التبرعاده کلمه
 موقوف علیه باید بود و طلب **ح** هم در کیفیت وقف را در حکام
 عرب و عجم متعارف است اما معمولیه نیز قرار چهار وجه است
 اسکان در روم در شام و ابدال اسکا عبارت است از کس
 کردن بند موقوف علیه و روم عبارت است از اعطای ثلث
 و ترک ثلثین یعنی یک دویست حرکت را نمودن و هر چه در
 حرکت را انداختی و چون بعضی از حرکت است حکم وصل
 دارد پس بعضی قهر جایز نیست در شام عبارت است

از حق

از حق شقیق بعد از اسکا حرف پس از موقوف علیه مفتوح
 یا مضموم یا مکسور و علی التقادیر بر ما قبل حرف آخر موقوف علیه یا
 حرف مقولیه است یا نیست اگر ما قبل حرف آخر موقوف علیه
 حرف مدله یا نه باشد و موقوف علیه مفتوح باشد اسکان جایز است
 و بر مثل کبریا که موقوف علیه مکسور باشد اسکان در روم
 جایز است مثل یا لفظه و اگر موقوف علیه مضموم باشد مثل
 مدل اکبر اسکان و روم در شام هر سه جایز است و اگر ما قبل
 حرف موقوف علیه حرف مدله یا نه باشد موقوف علیه مفتوح باشد مثل
 عالمی سه وجه جایز است طولی و عرضی و قهر یا اسکان و اگر موقوف
 مکسور باشد مثل يوم الدين چهار وجه جایز است طولی و عرضی
 و قهر یا اسکان و قهر یا روم و اگر موقوف علیه مضموم باشد مثل
 شقیق هفت وجه جایز است طولی و عرضی و قهر یا اسکان
 و طولی و عرضی و قهر یا شام و قهر یا روم و وقف ابدال عبارت است
 از بد کردن نأرت معصومه در حالت وقف به امثال الصلوة
 و حیوة و تقبیر و بدل کردن تنویر است مریضه و غیره و بدل
 بالغ مثل احد و بدل کردن نهزه است مریضه و بدل الماء
 بالغ و بدل صعب و نهزه و هشام بدانکه اسکان در حرکات

ثلاث جابر میشود و دوم در مکسور و مجرور و مفعول
 جابر میشود و در مفعول جابر عین شود در تمام خاص مفعول
 مفعول است در غیر مفعول و مفعول جابر عین شود و چون که احکام
 وقف طول الی الی بود و مفعول این رساله بر کمال اختصار بود لهذا
 این فقره بجهت وقف به بسط شد و در این رساله و این فقره بجهت
 وقف به بسط و طول در رساله حیوة الفوائد ذکر کرده ام اگر خدای
 در این رساله بجمع کرد الله تعالی **فصل هفتم** در احکام مد
 بدانکه حرف و مد ستر است و او را که ما قبل مفعول مثل سو و نا
 سا که ما قبل مکسور مثل جبه و الف مثل جاء بدانکه بعد از این
 حروف ثلثه سبب مد نباشد بیک الف مد را میدند و این
 یک الف مد به مد طبع و ذایه و اصل گویند و اگر بعد از این حروف
 ثلثه سبب مد نباشد مد را میشو و بعد از الف و وافق قرئت
 عاصم و سبب بر حرف قسم است لفظ است یا معنوی و لفظ بن
 بر حرف قسم است نه حرف ساکن و نه حرف بر حرف قسم
 مقدم است بر حرف مد یا مؤخر است از حرف مد اگر حرف
 مقدم باشد بر حرف مد مثل امر و اویس و اما نا جمیع قراءت
 نموده اند مکسور و شکر یک ر و در این رساله بطور و نحوه

و غیر



وقف بخواهند و اگر عین مؤخر باشد از حرف مد یا اینست
 که با حرف مد در یک کلمه است مثل جاء و جبه و سو و این و مثل فصل
 و واجب گویند و یا اینست که هر حرف مد در یک حرف کلمه است
 یا این معنی که حرف مد را حرف کلمه است و هر حرف مد را حرف کلمه است
 منفصل و جابر گویند مثل عا انزل و فوا انفسکم و بی اجماع
 و اگر سبب حرف ساکن باشد پس بدانکه حرف مد در حرف است لان اینست
 سکون لان اینست که در حرف و مد وقف و هر حرف مد مثل الم که صحت
 و عین اینست که در حرف و مد وقف و هر حرف مد مثل الم که صحت
 و این که در حرف و مد وقف و هر حرف مد مثل الم که صحت
 پس بدانکه سکون لان اینست که در حرف و مد وقف و هر حرف مد
 او عا و در بعضی کلمات سکون و آیه و الم و این که در حرف و مد وقف
 که سکون لان اینست که در حرف و مد وقف و هر حرف مد مثل الم که صحت
 و این که در حرف و مد وقف و هر حرف مد مثل الم که صحت
 که سکون عارض اویس و در بعضی کلمات سکون و این که در حرف و مد وقف
 سکون گویند و مدغم اینست که سکون عارض اویس و در بعضی کلمات سکون
 کم و الرجم ملک موافق قرائت اعراب از مدغم سکون گویند بدانکه

هرگاه وصل کنندیم الم سوره الاعراب و بلفظ جلاله جمع قراوه
جایز است در ایام مذوقه و هر چند از قبل و در شش و یا یک
الم اصب الناس بر حال نفق حرکت میهم و وجه جایز است
مذوقه و هر چند مثل مولا انکم موافق قرأت نور و قالور که
تسمیل هم اول انکم مذوقه و هر چند جایز است و تحقیق در این
مقام است که اگر تسمیل یا قیاس باشد که سبب نصبت الذرات متغیر
شد باشد مناجاء امر یا توفیق ای و قالور و نیز یکی با سقا
هم اول میخوانند و مثل الم انکم در حال وصلیم بلفظ جلاله
در این حال قراوه باشد و اگر چنانچه تسمیل یا قیاس باشد که سبب
نصبت الضیفه متغیر شده باشد مثل مولا انکم
موافق قرأت قالور و نیز تسمیل هم اول میخوانند که هم اول
حق که تحقیق است متغیر شده مذوقه باشد بلکه در قرآن
عظیم شمس وضع است هم اول استقام با هم وصل جمع شده و در
کلر الم انکم و هر چند در موضع هر انعام و لفظ الان است در
هو و وضع هم اول و لفظ انکم است یکی در سوره و در سوره دیگر
مذوقه و هر چند جمع قراوه و وجه است تسمیل هم اول تانیه
یا الان

یا الان هم اول تانیه یا انکم یا الان و استقام چنانچه شمس
تسمیل با آن کرده و اول هم وصلیم کام مسکویه و هر
استقام فامد میل فلکل ذا اولی و قصه الذی
بسیل غلط کالا مثلا یعنی که واقع شود و وصل هم اول
میخوانند و استقام و لام تعریف میخوانند که تانیه یا الف و مد کنه الف
و از برای این قراوه الان است که تسمیل و وصل میخوانند که
سبب هم اول تانیه و از جانب کل قراوه مثل الان بدانکه بعضی از استقام
و از بعضی تانیه و هر چند در این که طول و توسط و قصر در آن جایز باشد
مثل تسمیل کل الان است از توسط و قراوه اول و از برای طول
بدانکه سبب مد درگاه حرف ساکن لازم باشد جماع است که و
بزرگ از برای شباع و در آن تفاوت نیست نزد جمهور و علی بن ابی
و اما اگر سبب مد سکون یا ضرب باشد مذکور شد و طول و توسط و قصر
جایز است و اما اگر سبب مد هم اول متصل باشد که هم اول با حرف مد
مدریک که کما بانه تسمیل وسوء وجاء پس جمیع قراوه
در نزد بزرگان که و در سوره هم اول تانیه یا الف میخوانند و نام
بقدر چهار الف و یک ع و یک ک بقدر سه الف و یک ک و یک ن

ظهور است شاید که از مرد این شخص باشد و بر این مسئله تجربه
 کنید که قصه آن حضرت در حکایت فی القریب سیم حکایت
 روح و جواب هر دو پاسخ کدام روح جواب ندهد و روایت و اگر
 در دو جواب گوید و دیگر جواب ندهد بداند که او رسول حق است
 و آنچه بعد حق است و صلف و روست که در کتب موصوف
 و موصوفینست چون رسول این پیغمبر و دیگر او را در این
 بزرگ استند و نیز پیغمبر مدنی و این سه صلوات از او رسال
 کرد که ناله جناب فرمودند که افا انما بیشر مشکلم من بنی ادم مثل
 شما و جری غیر از این علم بخیر پیدا عینکم از روز بروز و فرا
 بیایند تا جواب شما و بگویم و جهت اندک حضرت کلمه زن
 الله در عقب آن گرفتند و فرمودند تا بانزله روز و بر روایت
 دیگر یازده روز صحو و بوی نیامد و بقرآن مجید
 آن حضرت از این معنی بسیار ملتفت بود و کفار را بی تعرض
 در آن کرد و گفتند خدا رحمت و انکسار و او در آن گفت
 حضرت روز قیامت عثمان غزنو را کشت و بر کوه حرا و مرد و سزایی
 نهاد و گفت خداوند تو عالمی باینکه عثمان صریح گویند هنوز

سر از سجده بر نداشتند بعد که خبر پیل^ی شرف و در آمدند و هر یک
که هر چه در این مدت نیامد که بغایت مشتاق و توبه و مروت و این
بر او خوانند که ما شنیدیم که ایام بدیله بعد از این ایام بدیله که
و لا تقولن شیئاً فی فاعل ذلك علی الا ان یستألف الله فی قصه
اصحاح کشف و دعا القریه ^{کرم} بقیه که در سوره کشف خداوند عالم را
بیان کرده است و در حواشی سؤال از صیقله و این نیز بود
که میگویند علی الوقع من الوقع من امری و بجهت و کفار
که قائل این قول بودند که بدین رسم عمل و الا گذشت سوره و الفی
بر و نازل شد و بخیال این که خود کرده و ما و عک و یک
و صاف یعنی و الا گذشت توبه هر دو کار تو و دشمن گرفت توبه
بلکه بعد خیال او بر کرده که بایستی و نازند که توبه است و هر دو حرارت
منتهی طاعت خود آمدند و همیشه ظاهر و معنی توبه است در دنیا و الا
حاصل لا الا و بجهت هر این سه سوره و دیگر هر بهتر است و توبه
از این سه سوره که است خدا رستم توبه و افرات بهتر است از که است
توبه در دنیا و افرات باقیست و ظاهر از توبه است و دنیا باقیست
و مشوب و عصبانیت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله الله اکبر

از شصت و نه موضعی از جهت تکذیب کردن خدا برقم کفار و غیر
از شراخ شاعلیت و منکر و فدی مصنف مصباح الذاهل و
کرد و اندک سید و دود تکبیر اینست که در این شخص خوشتر انکوری
در اقال رسید انکوری که انکوری و غیره و از این حضرت بهدیه و سائل
پس سائل آمد و گفت اطعمونی من فضل ما ردکم الله یعنی اطعام
کنید ما از زیادتی چیزهایی که خدا برقم روزی که دوست شما و
پس اینجا خوشتر انکوری و بان سائل در دیو سائل از خدمت اینجا
بهر روز رفت بر شخص از صحابه بان بهر دو و ان خوشتر انکوری و از ان
غریب خدمت حضرت بعنوان بهدیه آورد بان سائل باز گفت و سائل
کرد باز از حضرت خوشتر انکوری و بان سائل عطا فرمود بر میوه سائل
از خدمت سید کونین و رسول تغلیب بهر روز آمد پس شخص دیگر از صحابه
بان سائل بهر خود و ان خوشتر انکوری و از ان سائل غریب و خدمت حضرت
بعنوان بهدیه آورد بان سائل برکت و خدمت حضرت آمد
و سائل کرد پس از حضرت فرمودند که انک علی بعض حضرت مسلط
خطاب کرد که تو مساحت داری بر رسول و منیع کرد سائل و بر چهره
و حقیقت طبع شد از سید عالم پس گفت که قله حمل و قبه بعین
قله

خدا و داع کرد پیغمبر و بر در کار او بعین دیگر و جریا و نازل نمود
پس جبرئیل نازل شد و سوره الفصحی را آورد که ما و دعای ربک و ما
یعنی و داع نکرد و حق و بر در حکایت خود و دشمن شد و حق و پیغمبر خاتم
گفت احقه الکی قبل از قرآن است سوره لذجه تکبیر خدا را گفته و
اگر در صایه که هرگاه بوده الفصحی نرسند تکبیر نگویند و هم
در اینک و سوره که بعد از این سوره است تا آخر قرآن اما اگر گفتند
شعبه و است اول و در سینه و در این سوره ایها را خواندند و بر
تقدیر پس بود تکبیر آخر و است جبرئیل و اول قرآن حضرت
و ازینست که خلفه سید میان قرآن که ریا تکبیر و از اول الفصحی
باید گفت باز از الفصحی پس هماغه نظر بر است حضرت که و ازینکه
تکبیر حضرت و از اول الفصحی بود گفتند که تکبیر و از اول الفصحی
باید گفت و جماعت دیگر و لا حظ و است جبرئیل که اند که در تکبیر
حضرت بعد از قرآن کرد جبرئیل بود سوره الفصحی را گفتند
که تکبیر بعد از سوره الفصحی باید گفت و قائده در این ظاهر
می شود که اگر از اول الفصحی ابتدا شود گفته میشود تکبیر و از اول
سوره که بعد از این سوره است تا اول سوره فاطر و اگر از آخر

والصحة لبتدا شود گفته میشود تکبیر بعد از هر سوره تا از ضرب ناس
و ظاهر نیز این فقیر و بعد از اول است بدانکه اگر علمای این فن را
تکبیر بخیر مذکور شد نسبت باین کثیر داده اند بر این است
چنانچه شیخ طاهر صریح کرده وقال المصنف من احل المصنف
من احل التلبد وصله یعنی قائل شد و رسد تکبیر بر این اول
والصحة تا از قرآن و بعضی نسبت تکبیر داده اند بر این اول
که در اول والصحة باشد تا از قرآن منقول است بر این که قرائت
کردیم بر هر عکس مدایب سلیمان و طکر مدایب سلیمان گفت قرائت کردیم
السماعیل بر عبدالله و فتح کردیم سیدم سوره والصحة گفت تکبیر
بگو از ابتداء این سوره و هم چنین هر سوره که بعد از این سوره است
تا از قرآن بواسطه آنکه قرائت کردیم بر عبدالله این کثیر و فتح
رسیدم سوره والصحة را در هر تکبیر تا از قرآن و این کثیر
دارد که او قرائت کرد بر این عباد این مجاهد امر کرد این کثیر
که تکبیر بگوید از اول والصحة تا از قرآن و این مجاهد گفت از
بر این کثیر که قرائت کردیم بر این عباد این کثیر
مراتب تکبیر از سوره والصحة تا از قرآن و این عباد گفت از این
بر

این مجاهد و قرائت کردیم بر این عباد این کثیر
والصحة تا از قرآن و این عباد گفت از این عباد
کردیم بر سوره هر امر کردیم تکبیر از سوره والصحة تا از قرآن و
از قرآنیت اینجا تکبیر و بقینیل نیز داده اند چنانچه شیخ طاهر
کرده و عن قینیل بعضی نسبت کرده باینکه بعضی از استادان
تلاوت کرده اند تکبیر و از جانب قینیل و نسب تکبیر بقینیل
نیز داده اند و بر این کامل نسبت تکبیر جمع قرائت داده اند بعضی
از قرآن تمسیدند بر این که از قرآن تکبیر چنانچه شیخ طاهر
کرده فقل حفظ الله الکی و قیل لاجن خدا این الحنا احمیلا
یعنی بگو که صیغه تکبیر را که درست و قیل از تکبیر زیاده کرده است
حسن این جناب بر این امر که عبارت از این باشد و بعضی تمسید
نیز زیاده کرده اند بعد از تکبیر جمع بر این روایا از این است
که گفتند سوره والله الا الله و الله الکی و الله الکل و در این سوره
حالت تکبیر نیست و در تصور نیست و در حدیث و مقبول است
و در حدیث و در حدیث است اول قطع از سوره ماضیه است
از تکبیر و قطع تکبیر است از سوره و قطع سوره است از سوره

تکبیر دوم وصل از سوره است بر تکبیر و وصل تکبیر است بر سوره
و وصل سوره است بر سوره ایتر سهم قطع از سوره ماضیه است از تکبیر
و وصل تکبیر است بر سوره و وصل سوره است بر سوره ایتر سهم
از سوره ماضیه است بر تکبیر و قطع تکبیر است از سوره و وصل سوره
است بر سوره ایتر سهم وصل از سوره ماضیه است بر تکبیر و قطع تکبیر
از سوره و قطع سوره است از سوره ایتر سهم قطع از سوره
ماضیه است از تکبیر و قطع تکبیر است از سوره و وصل سوره
سوره ایتر سهم وصل از سوره ماضیه است بر تکبیر و قطع تکبیر
ماضیه است بر تکبیر و وصل تکبیر است بر سوره و قطع سوره
از سوره ایتر سهم قطع از سوره ماضیه است از تکبیر و وصل سوره
بر سوره و قطع سوره است از سوره ایتر سهم وصل از سوره ماضیه است بر تکبیر و قطع تکبیر
بر این قرائت چنانچه شیخ طاهر صریح کرده بدانکه هرگاه وصل
تکبیر با سوره ماضیه پس اگر از سوره ماضیه است که با سوره
مبدی از سوره ۹ از جهته التفاس لکن مثل غرضه الله الکی و
فان عی الله الکی و اگر از سوره ماضیه است که مبدی است از سوره
منقول مفتوح باشد یا مضموم یا مکسر مثل توب یا الله الکی و غیره

و در حدیثی از حدیثی است که منقول باشد باینکه هرگاه
از سوره یا مفتوح یا مضموم یا مکسر بر سوره ماضیه است
در حدیثی و وصل تکبیر یا میگذارد مفتوح مثل مثل حسب الله الکی و مضموم
مثل الله الکی و مکسر مثل الله الکی و اگر از سوره ماضیه است
که در حدیثی وصل سوره میگوید بر او ماضیه است و از جهته التفاس
ساکنی مثل الله الکی و ماضیه است بر او الله الکی و در حدیثی
کرده میشود هر وصل که در اول حفظ الله است بدانکه نسبت سوره
ختم کند قرآن ۹ زام الکتاب ابتدا کند و تلاوت کند تا پنج ایه از سوره
بقیه که هم المفضل را باشد تا آنکه عمل کرده باشد بحديث افضل الاعمال حال
المفضل را در حدیثی شده است که حضرت رساله پناه هم منقول کرده اند
که ای الاعمال افضل یعنی بیان اعمال کدام عمل افضل است از اعمال دیگر
در حدیثی مضمون حال المفضل را در حدیثی شده است که حضرت رساله پناه هم منقول کرده اند
چه چیز است معنی حال المفضل را الحام المفضل یعنی کسی که قرائت ختم کند
و افتتاح ختم کند بر حدیثی مضمون حال المفضل را در حدیثی شده است که حضرت رساله پناه هم منقول کرده اند
کنند که تسبیح کرده شده است قاری حدیث بر کا قرآن ۹ ختم کند
و ابتدا کند سوره الحمد عباد فرید منقول کند سوره ماضیه



از آن منزل و در راه قطع عتق و دیگر داشته باشد روایت شده است
 از اینجاست که این عبادت کرده است از اینجاست که حضرت رسول
 بودند که نگاه از قرآن سوره ناس فارغ میشدند و قرآن میکردند و در
 فاتحه الکتاب نام المعلق در سوره البقره ضایع تر شد تا طریقی کرده
 لهذا که در این ایام الناس معه المعلق معه المعلق معه المعلق معه المعلق
 قرآن میکردند و میگفتند در هر سوره ناس و سوره ناس و ختم میکردند و قرآن
 میکردند و تا معلق از سوره بقره بعد خمس کوفتی از جهت نوشتن
 افضل الاعمال و ضایع عاقله ظاهر در عقیده ظاهر در عقیده و ام الکتاب
افق المعلق آن اردت او حال که بعد حمله مانی لا یغنی
 برگاه ختم قرآن و بر قرآن که سوره المعلق تا معلق از سوره البقره
 از راه داشته باشد که کج کرد و بعد از نزول کرد و توفیق لیل
 ختم نزول در این مقام عبادت است از ختم کردن قرآن و در هر کج

عبارت است از ابتدا کردن سوره المعلق و شروع کردن
 ختم و دیگر صاحب تبسیر و صاحب مفسر
 مبطوع و غیره از این کتاب خود تفسیر
 با اینم مذکور شد که از این حقیقت
 الامور بعد



خطی